



4 اکتوبر 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

## دست های مرموز در شهادت میوندوال

(بخش سوم)

### سرنخ کودتا در دست استخبارات نظامی پاکستان:

طوری که قبلاً اشاره شد سفر بوتو صدراعظم پاکستان به امریکا و ملاقات با نکسن رئیس جمهور و سائر مقامات ارشد آن کشور بتاريخ 17 و 18 سپتمبر 1973 همانا جلب نظر و تفاهم مقامات امریکائی بر خطرات تحول جدید یعنی تأسیس نظام جمهوری افغانستان در اثر کودتا 26 سرطان 1352 بود. بوتو ضمن بحث روی مسائل مورد نظر، یکی هم نگرانی خود را در مورد تحول و بخصوص شخص محمد داؤد و همکاریانش با مقامات امریکائی در میان گذاشت. او به وضاحت گفت که: «اصل موضوع در این نیست که افغانستان دعوی های ملکیت قدیمی را بلند میکند، نه! بلکه مسائل دیگری در این موضوع نهفته است. ما عقیده داریم که اصلاً این اتحاد شوروی است که این موضوع را دامن میزند. افغانستان برای ما به تنهایی آن هیچ مشکلی نیست.»

بوتو از این شکایت داشت که: «وقتی ما با دولت امریکا صحبت میکنیم، موقف امریکا اینست که [میگوید] شواهد مستند از شامل بودن شوروی موجود نیست.... من نمیگویم که شوروی میخواهد که پاکستان را تکه تکه کند، آنها میخواهند که ما را داخل قرارداد امنیتی آسیائی خود بسازند؛ دولت قبلی افغانستان [مقصداً حکومت موسی شفیق است] این توقع آنها را برآورده نمی ساخت. رئیس جمهور داؤد ریشه عمیق در این کودتای که وی را بر سر قدرت آورده است، ندارد. نظامیان زبردست داؤد در شوروی تحصیل کرده اند و این بسیار مشکل است که در مورد آن جوانها پیشبینی درست کرد و تا زمانیکه آن جوانها به ما نیشتر نزده اند و ما را تضعیف نکرده اند، آرام نخواهند نشست...»

این اظهارات بوتو نشانه ای واضح از آن بود که پاکستان نمیتواند نظام جمهوری افغانستان را تحمل کند و کوشید تا تفاهم مقامات امریکائی را در زمینه جلب نماید، اما رئیس جمهور نکسن از آن طفره رفت و فریب این شیطان را نخورد و در جواب بوتو گفت: «دیده شود که چه میشود!» (سفر ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آنوقت پاکستان به امریکا، مقاله: "تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها!"، ترجمه فواد ارسل، منتشره افغان جرمن آنلاين، مورخ 2 جون 2016، صفحات 2 و 3)

محمد داؤد نیز در مورد دست داشتن پاکستان و زمینه سازیهای این کودتا متیقن بود، چنانچه قبلاً تذکر رفت که یک بار در برابر سؤال نماینده روزنامه "تایمز آف اندیا" گفته بود: «البته روابط ما با پاکستان کاملاً روشن است؛ پاکستان همیشه مخصوصاً بعد از تأسیس نظام جمهوری در افغانستان کوشش نموده است تا در افغانستان نا آرامی ایجاد کند و پروپاگند آنها دوام دارد...»

برای آنکه از تلاشهای پاکستان در جهت براندازی نظام جمهوری جدید التأسیس افغانستان بیشتر آگاهی یافت، میتوان طور نمونه به کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر" (جلد اول) نوشته ابوذر پیرزاده غفاری که یکی از منسوبین فعال حزب اسلامی حکمتیار است، مراجعه نمود. او از چند تلاش ناکام یاد میکند که در همان سالهای اول جمهوری توسط آن حزب و دیگر برادران اخوانی شان علیه نظام

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنډي د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

جمهوری به راه افتاد، ولی همه بی نتیجه و ناکام بار آمد. غفاری از قیام "نهضت اسلامی جوانان" نام میبرد و می نویسد: «در 24 قوس 1352 (مطابق 15 دسامبر 1973) مهندس [انجنیر] حبیب الرحمن رهبر آن اقدام و قیام نظامی و یک تن از پنج عضو بنیان گذار کدر رهبری نهضت جوانان مسلمان افغانستان را قبل از آنکه بتواند خود را مخفی و یا مهاجرت [به کجا؟ - واضحاً غیر از پاکستان در دیگر کشور زخمینه فعالیت و فرار شان میسر نبود - کاظم] نمایند، دستگیر و زندانی کردند.» (برای شرح مزید دیده شود: ابوذر پیرزاده غزنوی: "تاریخ سیاسی افغانستان معاصر - کودتای 26 سرطان 1352 و جمهوریت داؤد خان"، تهران، 1389، صفحه 247 و نیز صفحه 249).

او باز هم از راه اندازی کودتای دیگر از طرف همان گروه یادآور میشود و اذعان میدارد که: «مبارزان مسلمان آرام ننشستند و هم انجنیر صاحب حبیب الرحمن از طریق ارتباطات غیرمردی اش از داخل محبس و هم برادر حکمتیار و جمعی دیگر از بزرگان نهضت اسلامی در صدد راه اندازی قیام نظامی دیگری بر علیه رژیم کودتائی و استبدادی محمد داؤد برآمدند. این قیام که در اوایل سال 1353 ش (برج جوزای 1353) به همت والای سه تن بزرگان نهضت اسلامی چون انجنیر حکمتیار، انجنیر نصرتیار و داکتر عمر [اینها در آنوقت محصلان پوهنتون و پولی تخنیک بودند و هنوز به درجه انجنیری و غیره دست نیافته بودند] و دیگران و همین طور با رهنمود های خردمندان انجنیر حبیب الرحمن شهید تهیه و تدارک دیده شده بود، باز هم متأسفانه قبل از عملی شدن افشاء گردید و به دنبال آن تعداد دیگری از مسلمانان انقلابی به وسیله دستگاه پولیسی جمهوریت داؤد خانی دستگیر و زندانی شدند... دوسیه نسبتی یک تعداد اشخاصیکه قبلاً به جرم دهشت افگنی و جاسوسی بالفعل گرفتار شده بودند و بعد از اكمال به دیوان حرب (محکمه نظامی) سپرده شده بود، دیوان حرب درباره ایشان فیصله صادر نمود... و (انجنیر) حبیب الرحمن به جزای اعدام» محکوم گردید که بتاريخ 27 اسد سال 1353 این حکم عملی شد. (شرح مزید: مأخذ فوق... صفحه 250 و 251)

در اینجا بيمورد نخواهد بود که نظر کلی نهضت اسلامی جوانان مسلمان را از زبان رهبرشان (انجنیر) حبیب الرحمن که بتاريخ 3 حوت 1351 (پنج ماه قبل از کودتای 26 سرطان 1352) ضمن یک بیانیه ابراز کرده بود، خاطر نشان ساخت که گفته بود: «ما به این مرز های ساختگی معتقد نیستیم. ما در سرحد عقیده زندگی میکنیم. خط موهومی که انگلیسی ها به نام خط دیورند ایجاد کردند و به اصطلاح ما را از پشتونستان و پشتونستان را از ما جدا کردند، ما به این ها معتقد نیستیم و ما این ها را به رسمیت نمی شناسیم. ما امیدوار هستیم که روزی ما و پشتونستانی ها و پاکستانی ها و همه برادران مسلمان ما در سراسر جهان تحت یک حکومت واحد اسلامی و تحت یک پرچم و یک شعار واحد سرافرازانه زندگی کنیم.» (مأخذ فوق... صفحه 252)

خود "حدیث مفصل از این مجمل بخوان" و این عقیده همانا شعار معروف اخوانی های مصر است که بجای "ملت" کلمه "امت اسلامی" را بدون رعایت موجودیت کشورها و حدود معینه آنها که نظام جهانی امروز به بنیاد آن قرار دارد، اساس تشکیل یک دولت تعریف ناشده و نامشخص ارضی مطرح بحث می سازند. این همان نظری است که به اساس آن بعداً زیر عنوان "کانفدریشن پاکستان و افغانستان" در زمان جهاد از طرف همین نوع تنظیمها بلند گردید و اکنون داعشی ها نیز برای تحقق این هدف آدم می کشند!

قیام مسلحانه در پنجشیر و لغمان - مورخ 29 سرطان 1354 (20 جولای 1975) مثال دیگر از همچو اقدامات در براندازی نظام جمهوری محسوب میشود. در حالیکه پیرزاده غزنوی از نقش استاد

غلام محمد نیازی در ایجاد و سازماندهی نهضت جوانان مسلمان سخنی در میان نمی آورد، مآخذ دیگری موصوف را یکی از بنیان گذاران اصلی آن نهضت شمرده و به فعالیت او چه در دهه مشروطه و چه در آغاز رژیم جمهوری اشاره میکنند، از جمله میرمحمد صدیق فرهنگ می نویسد: «در این وقت رهبری جنبش اسلامی در پوهنتون کابل با استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات بود. اندکی پس از کودتای سال 1973 [جمهوری] استاد نیازی بدون دلیل معلومی گرفتار شد [البته دلیل آنرا میتوان در اشتراک او در تلاشهای نظامی قبلی علیه رژیم که فوقاً ذکر شد، به نحوی ارتباط داد] و پس از آن پولیس به سراغ سایر رهبران و فعالان جمعیت اسلامی [؟؟] برآمد. بعضی از اینان هم دستگیر شدند، اما عده دیگر فرار را اختیار کردند مانند استاد برهان الدین ربانی... و از جمله محصلان فعال گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود هم به گریز از چنگ پولیس موفق شده در پاکستان جا گرفتند. حکمتیار قبلاً در دوره پادشاهی محمدظاهرشاه در پایان یک برخورد در پوهنتون کابل به قتل یک نفر محصل "شعله" به نام سیدال متهم و به زندان محکوم شده بود. معروف است که چون شفیق به صدارت رسید، گلبدین را از حبس رها نمود و وی دوباره به فعالیت سیاسی آغاز کرد [بعضی منابع دیگر رهائی حکمتیار را از زندان در آغاز رژیم جمهوری میدانند، از جمله پیرزاده غزنوی می نویسد: «حکمتیار که پس از رهائی از زندان محمد داؤد در سال اول کودتای 26 سرطان بصورت مخفی و نیمه مخفی فعالانه مبارزه میکرد...»، (مآخذ بالا.. صفحه 253)

فرهنگ در ادامه می افزاید: «در پاکستان ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آنکشور که در این وقت در جنگ سرد تبلیغاتی در مسئله پشتونستان با سردار محمد داؤد درگیر بود، مقدم این مهاجران را گرامی شمرده، به ایشان موقع داد تا از ساحه پاکستان در عملیات ضد دولت جمهوری استفاده کنند.» فرهنگ از قول داکتر حق شناس می نویسد که: علاوه بر استاد ربانی و گلبدین حکمتیار، مولوی محمد یونس خالص، مولوی منصور، مولوی جلال الدین حقانی، قوماندان احمد شاه مسعود و قاضی محمد امین وقاد از بنیان گذاران این حرکت بودند. در سال 1975 جمعیت مذکور نقشه عملیاتی را در داخل افغانستان بغرض تحریک قیام عمومی روی دست گرفتند و «قرار بر آن شد که در یک روز معین در سرتاسر افغانستان به شمول کابل قیام و اقدامات مشابهی بر ضد رژیم محمد داؤد صورت بگیرد. حسب فیصله مذکور تعدادی از جوانان با سلاح های عادی مسلح شده راهی پنجشیر، لغمان، لوگر، بدخشان، کابل و سایر نقاط شدند و در اول اسد 1354 بر بعضی از حکومتات محلی از جمله پنجشیر حمله کردند و آن را از نیمه شب تا ساعت ده روز در تصرف خود داشتند و فکر می نمودند که در کابل نیز چنین اقداماتی صورت گرفته و از گونی رژیم از طریق رادیو اعلام میشود.» (فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، چاپ تهران، صفحه 23 و 24؛ حق شناس، نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان"، چاپ تهران، 1363، صفحه 28 و 29؛ همچنان برای شرح بیشتر دیده شود: پیرزاده غزنوی، مآخذ فوق الذکر...، صفحه 253 تا 258)

اینکه سلاح را چگونه بدست آوردند و پلان عملیاتی شان را کی ترتیب داده بود، داکتر صیقل از قول انتونی هایمن می نویسد: «گروپ های اخوانی که تعلیم اسلحه و کمک های مالی را قسماً از طرف حکومت ذوالفقار علی بوتو و آی اس آی و قسماً از طرف افرادی در داخل افغانستان دریافت میکردند، در تابستان 1975 ضربات وسیعی را بر نواحی شرقی و جنوب شرقی افغانستان وارد ساختند.» (صیقل، داکتر محمد امین: "افغانستان معاصر..."، ترجمه: محمد نعیم مجددی، کالیفورنیا، 2014، صفحه 223)

محمد اکرام اندیشمند می نگارد: «در زمستان سال 1975 (1353) چهل نفر از اعضای نهضت اسلامی افغانستان [که به پاکستان فرار کرده بودند] در یک پایگاه نظامی ارتش پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. در تنظیم و سازماندهی این افراد و سپس شورش ناکام مسلحانه شان در داخل افغانستان ژنرال نصیرالله بابر نقش عمده داشت. بابر در آن زمان والی ایالت سرحد شمالغربی در شهر پشاور بود. وی فرد نزدیک و قابل اعتماد به ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان و خانواده او محسوب می شد.» (اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، کابل، 1388، صفحه 314)

اقدام نظامی دیگر به رهبری جنرال میراحمد شاه و گروهی قبل از آنکه دست به فعالیت عملی بزنند، در برج قوس 1355 (دسامبر 1976) اقدام شان کشف و خود او با تعداد دیگر روانه زندان شدند که در زمان تره کی - امین در فاجعه خونبار 14 جوزای 1358 با جمعی کثیر دیگر به شهادت رسیدند. (برای شرح مزید دیده شود: پیرزاده غزنوی...، صفحه 258 تا 261)

وقوع اقدامات فوق الذکر دولت جمهوری را بر بعضی کسان دیگر که فعالیت مشخص سیاسی علیه رژیم نداشتند، نیز مظنون ساخت و یکی از آنها مولانا عطاءالله فیضانی شخص عارف و صاحب اندیشه وسیع اسلامی و پیرو طریقه صوفیه بود. منزل او نزدیک سرک نو "تخنیکم" شهر کابل و در قرب آن مسجدی بنام "خالد بن ولید" قرار داشت که مولانا در آنجا همیشه به وعظ و ارشاد اسلامی می پرداخت. مولانا یکی از کسانی بود که در تجمع سرتاسری علماء و ملاها در مسجد پل خشتی در 4 جوزای 1349 اشتراک داشت. مولانا فیضانی بطور رسمی در نهضت اسلامی جوانان مسلمان که همه راهروان افکار "اخوانیت" بودند، در ارتباط نبود، ولی نفوذ او در حلقه های مذهبی و نیز تبلیغات سوء هواداران او علیه نظام جمهوری از یکطرف و تجمع جوانان در مدرسه و کتابخانه اسلامی او از طرف دیگر رژیم جمهوری را متوجه بروز خطری ساخته بود که احتمالاً در اثر نفوذ روحانی او در قشر ملاها و اهل مساجد مبدا شکل سرتاسری بخود گیرد و یک حرکت تبلیغاتی جدی را علیه رژیم ایجاد نماید که آب در آسیاب اخوانی ها ریخته شود و حوادث دوره امانی تکرار گردد. لذا زندانی شدن او و چند نفر از همکاران نزدیک او بیشتر از آنکه با کدام اقدام مشخص نظامی مربوط بوده باشد، به دلیل تبلیغات منفی او و هوادارانش علیه رژیم پنداشته میشود که مولانا به حبس دوام و چند نفر معدود دیگر از 3 تا 15 سال به زندان محکوم شدند. مولانا فیضانی و گروهی او در جمله کسانی بودند که در حادثه خونبار جوزای 1358 در زمان تره کی - امین به شهادت رسیدند.

نا گفته نباید گذاشت که در ارتباط با تعداد زندانی هانیکه طی اقدامات فوق الذکر بر علیه نظام جمهوری دست بکار و زندانی شده بودند، منابع حزب اسلامی و نیز داکتر حق شناس آنها را جمعاً بین 130 تا 180 نفر وانمود میکنند که یک عده ای آنها پس از گذشتادن موعد حبس در زمان جمهوری از حبس رها و تعداد دیگری که هنوز موعد حبس شان پایان نیافته بود، بعد از کودتای ثور در زندان پلچرخ و سرکوبی وحشیانه رژیم تره کی - امین در جوزای 1358 در جریان یک مقابله خونین در صحن زندان به شهادت رسیدند. در آنوقت اینجانب که در بلاک اول و نوساخت زندان پلچرخ زندانی بود، جریان را مثل اکثر کسانی که در اتاقهای سمت شمالی آن بلاک زندانی بودند و از طریق دریچه های کوچک اتاق مشرف به حویلی آمریت قوماندانی مشاهده کردند، بخاطر دارد.

از ذکر رویدادهای مختصر فوق واضح میگردد که پاکستان از همان روزهای اول فعالیت های تخریبی را علیه نظام نوپای جمهوری در افغانستان آغاز کرد و برای چند سال به اشکال مختلف آنرا ادامه داد و کوشید تا جناح های راست افراطی افغان را بسیج و آنها را علیه نظام تربیت، تجهیز و آماده مقاومت

سازد. سرآغاز این فعالیت ها همانا توسل به کودتای مسمی به "میوندوال" بود و اینکه بعضی ها ادعا دارند که کودتای مذکور واقعیت نداشته و صرف اتهامی بود که از طرف دولت جمهوری بر بعضی ها عمداً وارد شد، به دلایلی که ذکر گردید و متهمان نیز حین تحقیق صریحاً به آن اعتراف کردند، یک واقعیت بود که نمیتوان از آن انکار کرد.

(ادامه دارد)

پاسخ به یک پرسش:

مصروف نوشتن همین قسمت بودم که در صفحه نظریاتی این پورتال همین امروز نظرم به یک سؤال افتاد که محترم آقای محمد یونس از من پرسیده اند: «شهید میوندوال یک غریب بچه بود، چطور توانست زینه های پیشرفت را در نظام شاهی آنوقت به سرعت ببیماید؟»

خدمت جناب شان عرض شود که تنها میوندوال شامل این کتگوری نمیشود، بلکه اشخاص دیگر که به اصطلاح شما "غریب بچه" بودند، عین مراتب را طی کرده اند، از جمله میتوان از مرحومان استاد عبدالرحمن پژواک، داکتر عبدالحکیم طیبی و چند نفر دیگر نام برد که البته دلیل اول لیاقت شان در دوران مکتب بود، دوم فراگرفتن زبان انگلیسی که در آنوقت کمتر کسی از جوانان به آن دسترسی داشتند، سوم توانائی شان در تحریر و بیان، چهارم استعداد فطری و مهارت های درک اوضاع و انطباق با شرایط وقت، پنجم ضرورت دولت به جوانان بافهم و استحصال وظیفه از آنها.

اینکه استاد سلجوقی مرحوم در معرفی میوندوال به مقامات بالا نقش داشته باشد، میتواند یک عامل محسوب شود و اما وقتی میوندوال بعد از فراغت از مکتب در سال 1321 به حیث نگارنده روز نامه "اتفاق اسلام" در هرات مقرر شد، مرحوم عبدالله خان ملکیار در دوره اول از سال 1320 تا 1328 به حیث نایب الحکومه آن ولایت با صلاحیت فوق العاده ایفای وظیفه میکرد و موصوف نزد اراکین عالییه دولت مورد اعتماد خاص بود. ملکیار که در هرات خدمات بسیار ارزنده انجام داده بود، همیشه کوشش میکرد تا اشخاص با فهم را حمایت و در ارتقای شان به مقامات بالا کمک کند. در مورد میوندوال نیز او حسن نظر زیاد داشت، چنانچه بعد از آنکه خانم اول میوندوال به مرض توبرکلوز در هرات وفات کرد، عبدالله خان ملکیار برای تسلی خاطر میوندوال یکی از خانم های منسوب به خانواده خود را (خواهر جنرال عبدالسلام خان و جنرال عبدالجبار خان ملکیار) را به عقد میوندوال درآورد. از اینطریق برای میوندوال بر علاوه خصوصیات شخصی اش، راه دیگر در جلب اعتماد حکومت باز گردید و توانست پله های پیشرفت را به سرعت بطرف بالا طی کند. با ارادت - کاظم

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ